

به نام خدا

# دل چه می گوید؟

مؤلف:

میلاذ حمزه خانی

انتشارات ارسطو

(سازمان چاپ و نشر ایران - ۱۴۰۴)

نسخه الکترونیکی این اثر در سایت سازمان چاپ و نشر ایران و اپلیکیشن کتاب رسان موجود می باشد

**Chaponashr.ir**

سرشناسه : حمزه‌خانی، میلاد، ۱۳۶۹-  
عنوان و نام پدیدآور : دل چه می‌گوید؟/ مولف میلاد حمزه‌خانی.  
مشخصات نشر: مشهد: ارسطو، ۱۴۰۴.  
مشخصات ظاهری: ۵۲ ص؛ ۵/۱۴ × ۵/۲۱ س.م.  
شابک : ۹۷۸-۶۲۲-۴۵۵-۴۹۹-۴  
وضعیت فهرست نویسی : فیبا  
موضوع : شعر فارسی -- قرن ۱۵  
-- Persian poetry ۲۱st century  
رده بندی کنگره : ۸۳۴۱ PIR  
رده بندی دیویی : ۸۱۶ / ۶۲  
شماره کتابشناسی ملی : ۱۰۰۹۵۳۶۲  
اطلاعات رکورد کتابشناسی : فیبا

نام کتاب : دل چه می‌گوید؟  
مولف : میلاد حمزه‌خانی  
ناشر : انتشارات ارسطو ( سازمان چاپ و نشر ایران)  
صفحه آرایی، تنظیم و طرح جلد: پروانه مهاجر  
تیراژ: ۱۰۰۰ جلد  
نوبت چاپ: اول - ۱۴۰۴  
چاپ: زبرجد  
قیمت: ۵۲۰۰۰ تومان  
فروش نسخه الکترونیکی - کتاب‌رسان :  
<https://chaponashr.ir/ketabresan>  
شابک : ۹۷۸-۶۲۲-۴۵۵-۴۹۹-۴  
تلفن مرکز پخش : ۰۹۱۲۰۲۳۹۲۵۵  
[www.chaponashr.ir](http://www.chaponashr.ir)



انتشارات ارسطو



به بانویم

که او از من است و من از اویم



## فهرست

۷.....	غزل ها
۸.....	چشم چند رنگ
۱۰.....	منطق عشق
۱۱.....	فُرم إعجاز
۱۲.....	نماز بی وضو
۱۳.....	ناز حوا
۱۴.....	گاهی نگاه
۱۵.....	گل من
۱۶.....	یک شاهنامه
۱۷.....	هوای تو
۱۸.....	سایه
۲۰.....	فرا تر از یقین
۲۱.....	نسخه دل
۲۲.....	دل تنگ
۲۳.....	آشکارا و نهان
۲۵.....	چه حالی دارد
۲۶.....	دلباز
۲۷.....	مدهش
۲۸.....	آشتی
۲۹.....	نقاشی بی لکه
۳۰.....	بی تو
۳۱.....	پادشاهی ابرو
۳۲.....	هم تبار
۳۳.....	تخت عشق
۳۴.....	شرح عشق
۳۵.....	خویشتن شناسی
۳۷.....	مثنوی
۳۷.....	پارسی سرایی
۴۱.....	رباعی ها
۴۲.....	گرفتگی

۴۲	سر به هوا.....
۴۲	استثنا.....
۴۳	۲+ ۲.....
۴۳	یاد تو.....
۴۳	کارما.....
۴۴	بی همتا.....
۴۴	عشق پر آوازه.....
۴۴	عروس.....
۴۵	دریا.....
۴۵	دلخانه.....
۴۵	صبح.....
۴۶	لرزه.....
۴۶	زادروز.....
۴۶	ستاره.....
۴۷	دوست.....
۴۷	نیامدی.....
۴۷	زبان عاشقی.....
۴۸	چتر مو.....
۴۸	چله.....
۴۸	بوسهٔ اول.....
۴۹	فرشتهٔ بی مانند.....
۴۹	هوس.....
۴۹	غرقاب عشق.....
۵۰	شمع.....
۵۰	سایه.....
۵۰	دو * دو.....
۵۱	چشم پاک.....
۵۱	ارکستر عشق.....
۵۱	قهیر.....
۵۲	وقت خواب.....
۵۲	پاییز.....
۵۲	بی دلیل.....

غزل ها

## چشم چند رنگ

ای وای از آن چشمان چندین رنگ زیبا  
آن موی صاف و آن تن مانند دیبا  
قانون و خط مشی چشمان تو برده  
گوی از کف فارابی و از پور سینا  
آن قد و بالا بند ، از بندم گسسته  
عاشق شدم این بار با یک نیمه ایما  
کیف مداد رنگی چشمان تو چند ؟  
سرمایه ام را می دهم با میل ، یکجا  
آب زلال مهربانی ات چه آبیست !  
غرقاب باید گشت در این ژرف دریا  
معنای ابروی تو در گیتی مینوست  
سیمرغ قلب نازکت در قاب مینا  
عشقم به تو از فرط پیداییست پنهان  
مهترت به من از فرط پنهانیست پیدا  
من برفم و اندام تو مانند خورشید  
من در فریب و چشم مست تو فریبا



۹

دل چه می گوید؟

در هر چه تو گویی شکیبیا هستم اما  
من نیستم در دیدن رویت شکیبیا  
خوشبختم از اینکه تو را دارم عزیزم  
این رنگ رخساره به هر چیز است گویا

## منطق عشق

بهار سبز غزل های عاشقانه کجاست  
که زرد رویی پاییز در دلم پیداست  
از این سیاه قلم صد ترانه می روید  
ولی نمی شنود ، آن سری که بی سوداست  
چقدر آینه چشم تو تماشاییست  
قیامتیست که همواره در جهان بر پاست  
کسی که چشم ندوزد به چشم منطق عشق  
به رغم قدرت دیدن ، همیشه نابیناست  
همیشه گفته ام از پرسمان گیسویت  
که ناگشودگی اش عین راز این دنیاست  
به یاد حضرت حافظ که خوب می دانست  
«هزار نکته باریکتر ز مو اینجاست»



## فُرْمِ اعْجَاز

آرایهٔ تناسب مخفیست در نفس هات  
 این حال بی نظیرت باید شود مراعات  
 موضوع هارمونی ، با راه رفتن تو  
 با یک نگاه سطحی ، بر هر کسی شد اثبات  
 خورشید های چشمت مانند شب سیاه اند  
 در بین دو طلوع است ، موهای نیمه پیدات  
 ای دست یوسفان نیز ، از دست تو بریده  
 ای کیش هر مقید ، در پیش پای تو مات  
 آوای سیم سازم ، با دیدن تو لرزید  
 این است فرم اعجاز ، یک آیه ای ز آیات  
 آن ناز ناسخانه ، منسوخ کرده دل را  
 مخفیست این نشان ها ، پیداست این علامات

## نماز بی وضو

تو را از هر کسی در این جهان ، من دوست تر دارم  
چگونه میشود ، آخر من از تو چشم بر دارم؟  
نمازی بی وضو بودند ، آدم های پیش از تو  
تمام اصل دین من تو هستی تو ، تو ای یارم  
درخت طیبه ست آن قد و بالای پر از معنا  
که اصلش ثابت است و فرع آن در قلب بیمارم  
تو در تقدیر من بودی ، خدا این را برایم خواست  
پر از غم میشد این دل گر نمی گشتی تو غمخوارم  
چرا چشم تو خواب آلود و مستان است و ناهشیار ؟  
ولی چشمان من باز است و با عشق تو بیدارم !  
بمانی تا ابد با من ، بمانم تا ابد با تو  
کنم همواره تیمارت ، کنی همواره تیمارم

## ناز حوا

بی اجازه وارد قلبم شدی  
رهنمون شادی و ماتم شدی  
خاک پایت توتیای چشم ما  
ای که چون مهمان ناخوانده م شدی  
مثل خط های خیابان آمدی  
بعد ، اما پر ز پیچ و خم شدی  
اولش با ناز حوا آمدی  
بعد یک مدت ولی آدم شدی  
زیر چتر موی تو خشکم زده ست  
این چنین شد که ، تو خیس از غم شدی  
ناگهان ، یکجا ، ندادی دل به من  
رام باران دلم ، نم نم شدی  
ای سُرایشگر تمامش کن دگر  
پر سُرَا و پر صدا با هم شدی

## گاهی نگاه

در این زندان پاییزی به قلب من توجه کن  
به هنگام غزل خیزی به قلب من توجه کن  
نه در آن حد که با یار جدیدت مهربان هستی  
فقط مقدار ناچیزی به قلب من توجه کن  
نمی گویم که فکر و ذکر خود را صرف من کن ، نه !  
به قدر ذره ریزی به قلب من توجه کن  
تو که عین خیالت نیست من دور از تو بد حالم  
به قدر سوزنی چیزی به قلب من توجه کن  
توجه هم نکردی لا اقل یادی بکن از من  
تو که از عشق ، لبریزی به قلب من توجه کن



## گل من

گلی دارم اما به دستان من نیست  
 برای من است آن و از ، آن من نیست  
 کس دیگری می دهد آب و خاکش  
 دواى وى است او و درمان من نیست  
 طلاييست ناب و زرى آب داده ست  
 چنین گوهر پاک در کان من نیست  
 گلم بوى خوش دارد و پاک و زيباست  
 ولى جاى او توى گلدان من نیست  
 به عهدهى که بستيم ، من پاى بندم  
 ولى پاى او بند پيمان من نیست